

تفسیر احمد

دیباچہ: الحاج محمد شاہ (پیمان) سوہد

پارہ ۲۹

ترجمہ و تفسیر سورہ «الْمُنْتَهَى»
امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»
چاپ اول ۲۰۲۰ ©

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه و تفسیر سوره المَدَّثِرُ

سوره المَدَّثِرُ در مکه مکرمه نازل شده و دارای پنجاه و شش آیه و دو رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با صفت «تدثر: جامه بر خود پیچیدن» که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن موصوف شده اند، «مدثر» نامیده شد. اصل مدثر متدثر است؛ و او کسی است که خود را به جامه خویش در می پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند. سوره مدثر از جمله سوره هایی است که به طور کامل در دوره ابتدایی نزول قرآن عظیم الشأن، نازل شده، بنابر این، بعضی آن را اولین سوره نازل شده قرآن کریم دانسته اند. از روایاتی صحیح و مشهور، اول از همه آیات ابتدایی سوره «اقرأ» نازل شده اند، سپس تا مدتی نزول قرآن کریم متوقف شد که به آن زمان فترت وحی گفته میشود.

موضوعات مطرح در این سوره:

شرح اصول و محورهای اصلی دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم موضوعات درباره قیامت و روز رستاخیز، علایم و نشانه های انسان متکبر، سرنوشت نهانی انسان، نگهبانان دوزخ و ماموران عذاب الهی.

در این سوره سه آیه قسم هم وجود دارد. از آیه (32 الی 34) که با قسم به ماه و شب و صبحگاهان به اسرار پیچیده این پدیده ها که از اسرار علمی جهان طبیعت و از نشانه های توحید و قدرت الهی است. و این سوگند به این اصل مهم است که جان همه انسانها در گرو اعمالشان است.

نام سوره:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم نام این سوره « المَدَّثِرُ » بوده که دارای 65 آیات، 256 کلمات و 1036 حروف می باشد. محل نزول آن مکه مکرمه میباشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِرُ ﴿١﴾

ای مرد جامه بر خود پیچیده (۱)
اکثریت قریب به اتفاق مفسران بدین نظر اند که هدف این آیه رسول الله صلی الله علیه وسلم است.
«المَدَّثِرُ» جامه بر خود پیچیده.

شان نزول:

1147- بخاری و مسلم از جابر (رض) روایت کرده اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: مدت یک ماه در غار حراء (به کسر ح) معتکف بودم چون زمان اعتکاف را سپری کردم از آنجا خارج شدم به ژرفای دره که رسیدم کسی مرا صدا کرد، من هیچکس را ندیدم ناگهان سر خود را بلند کردم و همان فرشته را دیدم که در حراء نزد من آمده بود. وقتی به خانه رسیدم گفتم: مرا بیچانید. پس خدا آیه « يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ » را نازل کرد.

(صحیح بخاری 4923 و 4924، مسلم 161 ح 257 و 258، احمد 3 / 306 و 392، طبری 35309، ابن حبان 34 و 35، بیهقی در «دلائل» 2 / 155 و 156 و واحدی در «اسباب نزول» 5 / 84 از چند طریق از یحیی بن ابوکثیر روایت کرده اند. بخاری 4 / 3238 و 3925 و 4954 و 6214، مسلم 161 ح 255 و 256، ترمذی 3325 طبری 35307، بیهقی در «دلائل» 2 / 138 و 156 و ابونعیم در «دلائل» 1 / 278 از چند طریق از زهری از ابوسلمه روایت کرده اند. «احکام القرآن» 2233 تخریج محقق.)

1148- ک: طبرانی به سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره برای قریش غذا ترتیب داد و از آن‌ها پذیرایی کرد. چون غذا خوردند، گفت: در باره این شخص چه می‌گویید، کسی گفت: ساحر است. کسی گفت: نه ساحر نیست، عده گفتند: کاهن است. عده گفتند: کاهن هم نیست. یکی گفت: شاعر است، و یکی دیگر گفت: این مرد شاعر هم نیست. در آخر یکی گفت: این مرد جادوی بیان دارد. این جریان را رسول الله شنید و بی‌نهایت غمگین شد و خود را در چادر پیچاند. پس خدای متعال آیه « يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ فَمُ قَانَذِرْ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ » رانازل کرد. (طبرانی 11250 و هیثمی در «مجمع الزوائد» 11448. ترجمه آیات: «ای جامه به خود پیچیده. برخیز و هشدار ده. و پروردگارت را به بزرگی یاد کن. و لباسهات را پاکیزه بدار و پلیدی را دور ساز. و نباید چیزی افزون خواهانه بدهی. و برای [حکم] پروردگارت شکبیا باش.» (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

یادداشت کوتاه:

زمانیکه عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم به چهل سال کامل رسید که سن کمال و پختگی انسان محسوب می‌شود و نیز گفته شده که پیامبران در این سن مبعوث می‌شدند، نشانه‌های پیامبری آن حضرت، از ورای آفاق زندگی به درخشش افتاد و بر زندگیش تابید. از جمله اینکه خواب‌های صادقانه می‌دید و چیزی به خوابش نمی‌آمد مگر آنکه همانند روشنایی صبح، برایش مشخص می‌شد. شش ماه بدین منوال گذشت و زمان نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم 23 سال بود. اما خواب‌های صادق، بخشی از 46 قسمت نبوت به شمار می‌رفت که پس از نبوت نیز همچنان وجود دارد.

در رمضان سومین سال عزلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غار حراء، الله تعالی، اراده فرمود که رحمتش را بر اهل زمین، سرازیر نماید؛ لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به نعمت نبوت گرامی داشت و جبرئیل علیه السلام را با آیاتی از قرآن به

حضور آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرستاد. (ابن حجر می‌گوید: بیهقی گفته است: مدت این خواب‌ها، شش ماه بوده است که با این حساب نبوتش، با رؤیای صادقانه و در ماه ربیع الاول و پس از آن شروع شده که عمر آن حضرت به چهل سال کامل رسید. اما ابتدای وحی در بیداری در ماه مبارک رمضان بوده است (فتح الباری ۲۷/۱) تاریخ نویسان اختلاف بزرگی در مورد ماه که آن حضرت به پیامبری مبعوث شده، دارند، گروهی ماه ربیع الاول را نوشته و گروهی ماه مبارک رمضان را گفته اند و نیز گفته شده که آن حضرت در ماه رجب، مبعوث شده است. (رجوع شود به مختصر سیره الرسول از شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب نجدی صفحه ۷۵)؛ اما از نظر ما، رمضان، ماه بعثت است به دلیل قول خداوند که می‌فرماید: «ماه رمضان، ماه است که در آن قرآن نازل شده است».

(سوره بقره ۱۸۵) و نیز این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم» (سوره قدر: ۱) واضح و روشن است که شب قدر در ماه رمضان می‌باشد).

تاریخ نزول اولین آیات:

مفسرین می‌نویسند که؛ نزول اولین آیات قرآن عظیم الشان توسط جبرئیل آمین بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم به روز دوشنبه ۲۱ رمضان برابر با ۱۰ اگست سال ۶۱۰ میلادی بوده است. در آن زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس سال قمری ۴۰ سال و ۶ ماه و ۱۲ روز سن داشت که بر اساس سال شمسی ۳۹ سال و ۳ ماه و ۲۲ روز می‌شود.

انقطاع وحی:

مدت انقطاع وحی بنا به روایت ابن سعد از ابن عباس چند روزی بیشتر نبوده است؛ قول راجح نیز همین است. قول مشهور، مبنی بر اینکه انقطاع وحی، سه سال و یا دو نیم سال طول کشیده، به هیچ عنوان درست نمی‌باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در روزهای انقطاع وحی افسرده، غمگین و سرگردان بود. امام بخاری در کتاب تعبیر، روایت کرده است:

نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم چنان اندوهگین گردید که چند مرتبه تصمیم گرفت خود را از قله کوه به زمین افکند و هر دفعه که به این منظور به قله کوه نزدیک می‌شد، جبرئیل علیه السلام ظاهر می‌گشت و می‌گفت: ای محمد! تو، بحق، رسول خدایی و بدین سان اضطراب آن حضرت تسکین می‌یافت و روانش آرام می‌گرفت و باز می‌گشت و چون انقطاع وحی، ادامه می‌یافت، دوباره به همان کار تصمیم می‌گرفت؛ اما وقتی به قله کوه می‌رفت، جبرئیل آشکار می‌شد و همان مطلب را تکرار می‌کرد. (بخاری، کتاب التعبیر، باب أول مابدئ به رسول الله صلی الله علیه وسلم من الوحي الرؤيا الصالحة).

ابوالفضل شهاب‌الدین احمد بن علی بن محمد الکنانی العسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ ه. ق) مشهور به ابن حجر عسقلانی کنانی مصری، از جمله مشهورترین علمای جهان اسلام (در علم تفسیر، حدیث و فقه) بشمار می‌رود می‌نویسد:

مدت انقطاع وحی، چند روزی بیشتر نبود تا اینکه حالت ترس و وحشت، از آن حضرت رفت و دوباره به حالت عادی بازگشت. (فتح الباری ۲۷/۱)

پس از سپری شدن این مرحله و بعد از آنکه پیامبر صلی علیه وسلم اطمینان یافت که به پیامبری برگزیده شده و یقین نمود که واقعاً، سفیر و فرشته الهی بوده که بر او وحی کرده، دوباره مشتاق نزول دوباره وحی گردید و بدین سان آرام و قرار یافت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره انقطاع وحی فرموده است: «همچنان که راه می رفتم، از آسمان صدایی شنیدم. چشمانم را به سوی آسمان بلند کردم؛ چشمم به همان فرشته افتاد که او را در غار حرا دیده بودم؛ او در میان آسمان و زمین روی یک کرسی نشسته بود. هراس وجودم را فرا گرفت و چیزی نمانده بود به زمین بیفتم. به خانه برگشتم و گفتم: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. آنان، مرا پوشاندند. خداوند، این آیات را نازل کرد: (ای جامه به خود پیچیده! برخیز و بترسان و از بتان دوری کن) پس از آن، نزول وحی ادامه یافت. (صحیح بخاری، کتاب التفسیر (۷۳۳/۲)). همچنان مراجعه شود: (سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارکپوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی)

قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿۲﴾

برخیز و بیم ده (۲)

ای مرد جامه بر خود کشیده «قُمْ» (برخیز و مردم را از عذاب بترسان) یعنی: بپاخیز و اهل مکه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار در کلمه «فَأَنْذِرْ» که مشتق از انذار یعنی ترساندن می باشد، این فهم را نیز میرساند که این ترساندن باید مبتنی بر شفقت و محبت باشد، تا آنان ایمان بیآورند.

معنای حقیقی «قُمْ فَأَنْذِرْ» اینست که ای کسی که خود را پوشانده و خفته ای، برخیز و نیز میتواند به این معنا باشد که مراد از قیام، آماده شده و مستعد شدن برای کاری است، و هدف این است که همت نموده، خدمت اصلاح مردم را عهده بگیر.

در قرآن عظیم الشان بصورت کل دوبار کلمه «قُمْ» مورد استفاده قرار گرفته است که در هردو بار مخاطب رسول الله صلی الله علیه وسلم است، یکی برای نماز شب «قُمْ اللَّيْلَ» (آیه 73 سوره مزمل) و دیگری برای ارشاد و تبلیغ.

اگر به رسالت «پیامبران» نظر اندازیم در خواهیم یافت که آنان سه اصل را به جامعه بشریت پیش کش نموده اند:

- علم درست و صحیح

- اعتقاد و یقین بر آن علم

- ایجاد انگیزه عمل بر آن علم و ادامه زندگی بر اساس آن یقین.

این سه اصل خلاصه تعلیمات پیامبران از آدم علیه السلام آغاز تا خاتم آن یعنی محمد صلی الله علیه وسلم می باشد.

پیامبران در اولین پیام شان که برای بشریت تقدیم داشته اند، اینست که خالق جهان کیست؟ این اولین سوال است که پیامبران به جواب آن پرداخته اند، و اظهار می دارند، هدف از خلقت را باید درک کرد.

پیامبران هیچ گاه مدعی نشدند که ما برای آشکار ساختن اسرار نهان طبیعت آمده ایم، یا می خواهیم نیروهای طبیعی را رام سازیم و یا می خواهیم اختراعات جدیدی به جامعه بشریت عرضه داریم، بلکه می گویند، ما مسئولیت داریم علمی را که آفریدگار جهان به ما عنایت فرموده است، به دیگران ابلاغ نماییم، آن ها می گویند: جهان را ذاتی قادر،

بدون همکاری احدی به وجود آورده است و بنا به اراده و حکمت آن ذات در حال حرکت است و نیز بی هدف آفریده نشده است و بدون قصد اداره نمی گردد. پس از زندگی دنیا حیات جاوید دیگری در انتظار انسان است که در آنجا نسبت به حیات پیشین مورد باز خواست و محاسبه قرار می گیرد و به تناسب اعمال نیک و بدش، پاداش و کیفر خواهد دید. بلی، این پیامبران اند که قوانین گوناگون بشری را از سوی الله تعالی آورده اند و هدف او را از آفرینش جهان بیان می کنند و پیامش را به هر ملت و سرزمینی می رسانند. پیمودن راه پروردگار با عظمت، بدون وجود پیامبران امکان پذیر نمی باشد.

در آیه متبرکه « فَمُ قَانِزِرْ » پروردگار با عظمت ما می فرماید، در جنب اینکه انبیاء باید هم بشارت دهند و هم انداز، ولی برای غفلت زدایی و بیدار کردن مردم، هشدار لازم است نه بشارت.

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ﴿۳﴾

پروردگارت را به بزرگی و کبریایی یاد کن. (۳)
«کَبِّرْ»: به عظمت و کبریائی یاد کن (اسراء)

یعنی فقط پروردگارت را به بزرگی یاد کن، چه به قول باشد و چه با عمل، انسان بدون ذکر پروردگار حیات معنوی ندارد، همانطوریکه ماهی بدون آب زندگی کرده نمی تواند انسان هم بدون اکسیژن حیات جسمانی ندارد، انسان بدون حیات معنوی و ذکر بزرگی و کبریایی خالق، همچون مرده متحرک است، بناءً بر انسان است که حیات خویش را در ارتباط با خداوند جستجو کند. یاد الله قلب را آرامش می بخشد.

مفسرین می نویسند که حضرت موسی علیه السلام در زندگی خویش همیشه به یاد الله جل جلاله و متوجه به درگاه او بود و حلّ هر مشکلی را از پروردگار با عظمت خود استدعا می نمود.

از جمله زمانیکه در مصر شخص قطبی را کشت و ترک اولایی از او سرزد فوراً از الله تعالی تقاضای عفو و مغفرت کرد «گفت: پروردگارا! همانا من به خویشتن ستم کرده ام، پس مرا ببخش» «قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (سوره قصص آیه 16)

وزمانیکه از مصر بیرون آمد «گفت: پروردگارا، مرا از این قوم ظالم رهایی بخش» «قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره قصص، آیه 21).

و هنگامی که متوجه سرزمین مدین شد «گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» « قَالَ عَسَى رَبِّي اَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ » (سوره قصص، آیه 22)

همچنان زمانیکه گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرمید «گفت: پروردگارا، به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی نیازمندم» «فَقَالَ رَبِّ اِنِّي لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيْرٌ» (سوره قصص، آیه 24).

این دعای اخیر حضرت موسی علیه السلام در بحرانی ترین لحظات زندگی او به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا نیازهای مرا برطرف کن، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان توام.

خواننده محترم!

فراموش نباید کرد که: پروردگار با عظمت اجابت را می داند به شرط آنکه ما انسانها طریقه خواندن و خواستن آنرا بدانیم.

دعا عبادت نیست که پروردگار ما آنرا دوست دارد و دعا کنندگان نیز از آن لذت می برد.

دعا از جمله سنت های است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخرین لحظات زندگی خویش، یک لحظه هم از طلب آن دست بر نداشت.

دعا سلاح کار آمد مؤمن، دعا ستون دین مؤمن است، دعا وسیله است که دین مؤمن را نورمیبخشد، مؤمن با طلب دعا از بارگاه رب العزت دلش آرام می گیرد، و بدینوسیله عقده های دل خویش را باز می نماید.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: « فاذکرونی أذکرکم » (سوره البقره آیه 152) (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.) « أذکرو الله ذکر أکثیرا » (سوره الاحزاب: آیه 41) (پروردگار را بسیار بسیار ذکر کنید).

در بسیاری از اوقات در روزگار زندگی انسان حالاتی پیش می آید که ضرورت با راز و نیاز دارد، غرض گفتن این راز جز الله کسی دیگری سزاوار و محرم نیست.

به جز ذات اقدس که همیشه مواظب بندگان است و به محبت خاصه ربوبیت به بنده اش خطاب کرده میگوید: « وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ. » (سوره البقره: آیه 186) (هرگاه بندگان من از تو در باره من سؤال کردند همانا من نزدیکم و جواب می دهم به دعا و فریاد هر دعا کننده که مرا به دعا و فریاد می خواند. پس لازم است از دستور های من اطاعت نماید، و سپس ایمان بیاورند باشد که راه راست را بیابند و به مقصد رسند).

علماء و مفسرین می نویسند: دعا نه تنها برای انسان در موقع که محتاج باشد و برای حاجت خویش دست به دعا می زند مفید و سودمند می باشد، بلکه دعا زمانیکه تقاضا و حاجت هم در میان نباشد برای انسان سودمند، مفید و ضروری میباشد.

اساساً فریاد رسی، نیکو کاری و دلسوزی زمینه را برای بهبود یافتن انسان فراهم می سازد.

دعا آرامش بخش دلهاست و همین آرامش است که در روح و مغز انسان نوعی انبساط ایجاد میکند و روح را از حالت خمودگی بیرون می آورد و به حرکت وامی دارد و گاهی روحیه دلآوری و قهرمائی به دعا کننده می بخشد.

دعا به انسان متانت در رفتار، انبساط و شادی درونی، استعداد پیروزی، و استحکام در استقبال از حوادث می دهد و بدین وسیله انسان توجه زیادی به ذات اقدس الهی پیدا می کند و مانند سایر عبادات اثر تربیتی دارد.

دعا روح ایمان را در نفوس بر می انگیزد و انسان لذت ارتباط با پروردگار را درک می کند.

دعا انسان را متکی به پروردگار با عظمت و مستقل می سازد و از اتکاء به دیگران بی نیاز می کند.

دعاء حب الهی را در دل رسوخ می دهد و نفس را از مشغله های بیهوده رها می کند. و چراغ امید را در قلب و دل انسان روشن می سازد.

دعا کشش بنده ضعیف و نیازمند و محتاج به سوی خداوند کریم و توانا است. دعا کلید و وسیله قرب الهی لب عبادت، مغز و اساس طاعات و حیات روح است.

دعا موجب نزول برکات و شرح صدور در انسان می شود.

دعا اطمینان بخش دلها و فضیلت هر انسان خدا پرست است. دعا سدی در برابر گناهان و انحرافات است.

دعا باعث تقویت معنویات وارج وارتقای عبادت می گردد. دعا کننده همواره با ریسمان استوار خود را با پروردگار محبوب خویش پیوند می دهد و بدین وسیله از ورطه گرفتاریها نجات می یابد.

وَتِيَابِكَ فَطَهَّرْ ﴿٤﴾

و لباس ها ات را پاک کن (۴)

تاثیر و جذابیت نفوذ کلام رهبر آسمانی آن است که شخصیت اش از هرگونه آلودگی پاک و نظیف باشد.

مفسرین می فرمایند که پیمودن راه کمال و رسیدن به مقامات عالی کار آسانی نیست بلکه به علت وجود موانع در این راه کار دشوار شده و بر انسان مؤمن لازم است که برای برطرف ساختن آن ها به تزکیه و جهاد با نفس خویش بپردازد. در اهمیت تزکیه نفس همین بس که قرآن عظیم الشان پس از یازده مرتبه قسم در سوره شمس، تزکیه نفس را تنها عامل رستگاری و وصول به سعادت فردی معرفی داشته است.

همچنان در آیه «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرْ» این فهم را بوضاحت روشن می سازد که نظافت و پاکی در کنار توحید و تکبیر نشانه توجه دین به پاکیزگی است، نه فقط پاکی بدن بلکه نظافت و پاکیزگی لباس نیز مورد توجه دین مقدس اسلام می باشد. پروردگار با عظمت ما در (ایه 222 سوره بقره) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (همانا خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را نیز دوست دارد.) و در احادیث، طهارت جزء ایمان گفته شده است. قتاده در معنی آن می گوید: «نفست را از گناه پاکیزه بدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی کرد، پلید جامه می نامیدند و کسی را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می بود، پاک جامه می نامیدند. و هر دو معنی صحیح است زیرا طهارت حسی عادتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می باشد چنانکه عکس قضیه نیز صحیح است چرا که وجود پلیدی ها گاهی با بسیاری گناهان همراه می باشد.

وَالرَّجْزُ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾

و از پلیدی ها بپرهیز (۵)

«فَاهْجُرْ»: دوری کن

«رجز» به ضم را و کسر آن، معنای هر دو یکی است، از میان آئمه تفسیر مجاهد، عکرمه، قتاده، زهری، ابن زید و غیره «رجز» را به بت معنی کرده اند، و در روایتی از حضرت ابن عباس (رض) آمده است که مراد از آن، هر گناه و معصیت است، لذا معنای آیه این است که؛ همه بتها و معصیت و گناه ها را کنار بگذار، رسول الله صلی الله علیه وسلم از اول همه این بت ها را کنار گذاشته بود، لذا منظور چنین دستور دادن به آن حضرت صلی الله علیه وسلم این است که در آینده نیز از اینها دوری گزیند و در حقیقت این حکم تعلیمی برای امت است، که بخاطر نهایت تاکید رسول الله صلی الله علیه وسلم مخاطب قرار داده شده است تا آنان بدانند که وقتی به پیامبر چنین دستور داده شده است ما باید اهتمام بیشتر داشته باشیم. (مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مولف علامفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره المدثر).

با تمام قوت باید گفت که؛ خودسازی مقدم بر جامعه سازی است. کسی که می‌خواهد جامعه را از آلودگی پاک کند، باید خودش اول از هر نوع آلودگی پاک و نظیف باشد. یعنی تا زمانی که خودش چیزی نداشته باشد، نمی‌تواند آن را به دیگران بدهد. پس اگر انسان خود را نساخته باشد، نمی‌تواند در ساختن دیگران که به وسیله همان «امر به معروف و نهی از منکر» صورت می‌پذیرد گام مؤثری بردارد. نباید فراموش کرد که مقدم بودن «خودسازی» بر «دگر سازی یا جامعه‌سازی»، تقدم زمانی نیست، که با خود بگویند فعلاً به اصلاح دیگران و یا به اصلاح جامعه سر و کاری ندارم، بلکه اول باید خود را اصلاح کنم و به اصطلاح به خودسازی خودمشغول شود. توجه باید کرد که «وجود» انسان و ابعاد آن بسیار بسیط است. نه انسان محدود است و نه کمالات. لذا «خودسازی» مثل برطرف نمودن گرسنگی نیست که محض پر شدن معده، هدف حاصل شده باشد. بلکه انسان تا هست باید به سوی کمالات سوق شود. پس تا هست باید به «خودسازی» خویش پردازد.

وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ ﴿٦﴾

و به هر که احسان کنی ابداً منت مگذار و عوض افزون مخواه (٦)
 آیه مبارکه این فهم را میرساند، عبادت و انفاق را که به عمل می‌آوری نه بر الله تعالی منت بگذار و نه بر خلق خدا منت گذار. زیرمنت گذاشتن و چشم داشتن در انفاق‌ها و عطایا، از مصادیق پلیدی روح است. طوری که با زیبایی خاصی می‌فرماید: «وَالرُّجْزُ فَاهْجُرْ وَ لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ»

در آیات قرآنی با تمام وضاحت بیان گردیده است که؛ قبولی هر عملی متوقف بر تحقق دو شرط نیت پاک و عمل صالح است. به این معنا که عملی مقبول خداوند بوده و موجب تقرب می‌شود که از حسن فاعلی یا همان نیت پاک و حسن فعلی یعنی کردار و عمل نیک و صالح برخوردار باشد و هر چیزی که مانع از تحقق این دو شرط باشد، به معنی عدم قبولی و تقرب خواهد بود. اما گاه می‌شود که عمل هر دو شرط را دارا می‌باشد ولی مقبول و مقرب نباشد؛ زیرا کارهایی پس از آن انجام می‌گیرد که موجب ابطال عمل می‌شود. از جمله موجبات احباط، می‌توان به منت‌گذاری اشاره کرد. منت‌گذاری، رفتاری است که عمل مقبول و آثار آن را از میان می‌برد.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

و به خاطر پروردگارت صبر کن. (٧)
 پروردگار با عظمت بعد از کمال عقل و کمال اخلاق عالی که رسول الله صلی علیه وسلم از آن برخوردار بود، خصوصیت بی نظیر پیامبر اسلام، صبر، بردباری و استقامتی است که از همان آغاز رسالت، الله تعالی بر دوش پیامبر گذاشت. در آیه شریفه: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» (و به خاطر پروردگارت شکیبایی کن.) از همان آغاز رسالت این دستور نازل شد که باید برای پروردگارت صبر کرده و استقامت به خرج دهی.

همچنان در (آیه 35، سوره احقاف) می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (پس صبر کن آن گونه که پیامبران «أولو العزم» صبر کردند).
 پیامبر صلی الله علیه وسلم، دائماً و در هر حالت پایداری و استقامت داشت، هر سختی که می‌دید آنرا برای پیشبرد دین مقدس اسلام به جان می‌خرید، استقامت و پایداری

آنحضرت به حدی رسید که قرآن عظیم الشان در (آیه 2 ، سوره طه) خطاب به ایشان فرمود: « ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى » (ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که (از کثرت عبادت الله و جهد و کوشش در هدایت خلق) خود را به رنج درافگنی).

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾

پس زمانی که در صور دمیده شود (۸)

« نُقِرَ » دمیده شود (مراد از ناقور در اینجا، دمیدن دوم در صور است) «الناقور» (ناقور) چیزی است که برای ایجاد صدا از آن استفاده بعمل می آید. که برای زنده شدن بار دوم مردگان، به صدا در می آید.

صور چیست؟

در قرآن عظیم الشان ، به دو نفخ در صور تصریح بعمل آمده است؛ نفخه اول که در اثر آن همه می میرند و نفخه دوم که در اثر آن دوباره همه زنده می شوند. از جمله «نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» این واقعیت را برای ما انسانها می رساند که؛ پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، با صدایی وحشتناک صور آغاز می یابد.

صور چیست؟

صور، در زبان عربی، به «شیپور» گفته می شود. صحابه کرام در مورد ماهیت صور، از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال نمودند، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به چیزی که نزد عرب شناخته شده بود، تفسیر نمود.

از عبدالله ابن عمرو بن عاص، روایت شده که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: صور چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صور، شاخی است که در آن دمیده می شود. (سلسلة الاحادیث الصحيحة (68/3) شماره (1080). از حسن بصری (رض) روایت شده است که می گوید: صور، جمع صوره است و به معنای دمیدن در اجساد مردگان است، تا دوباره زنده شوند و روح بیرون رفته به کالبد مادی باز گردد.

از ابو عبیده و کلبی روایت است که: صور با «واو ساکن» جمع صوره است. همان طور که سور (دیوار پیرامون شهر) جمع مسوره، صوف جمع صوفه و بسر جمع بسره است. منظور از دمیدن در صور، دمیدن در اجساد است، تا ارواح به آنها باز گردند.

یادداشت های توضیحی تفسیر و تأویل صور:

اول: قبل از همه باید گفت؛ قرائتی فوق که به حسن بصری نسبت داده شده است، از امامانی که قرائتشان دلیل به شمار می رود، نقل نشده است، بلکه شاذ یا ضعیف هستند.

دوم: بر اساس دیدگاه ابو عبیده و کلبی، جمع صوره، صور، با فتحه واو است نه با سکون واو. در قرآن عظیم الشان آمده است: «وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ» (سوره غافر: 64) و شما را شکل بخشید و شکل هایتان را زیبا آفرید). از کسی به اثبات نرسیده است که صور را با واو ساکن قرائت کرده باشد.

سوم: کلماتی که بیان کردند، جمع نیستند؛ بلکه اسم جمع هستند که میان آنها و مفردشان، با «ه» فرق گذاشته می شود.

چهارم: تفسیر صور به (اجساد)، خلاف عقیده اهل سنت و جماعت است، چون در این عقیده، صور به شیپور و بوق تفسیر شده است.

پنجم: تفسیر این گروه با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم در تضاد است.
ششم: الله تعالی می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (سوره الزمر: 68) (در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، به ناگاه همگی بپا می‌خیزند و می‌نگرند».

بر اساس این آیه، دو بار در صور دمیده می‌شود، ولی زنده کردن یک بار صورت می‌گیرد؛ بنابراین نمی‌توان دمیدن در صور را به زنده کردن اجساد تفسیر و تأویل نمود. (التذكرة قرطبي (182. 185) و فتح الباری ابن حجر (367/11) و لسان العرب (493/2) اما اینکه برخی از دانشمندان گفته اند: صور از جنس یاقوت یا نور است، حدیث صحیحی در این باره وجود ندارد.

صاحب صور کیست؟

ابن حجر عسقلانی می‌فرماید: دیدگاه معروف و مشهور همین است که صاحب صور اسرافیل است. حلیمی در این باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث وهب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقی از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولانی صور، نیز به نام اسرافیل تصریح شده است. (فتح الباری (368/11)
 رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان می‌دارد که اسرافیل از روزی که آفریده شد، برای دمیدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور از سوی الله متان است. در مستدرک حاکم، از ابوهریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ طَرْفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنْذُ وُكِّلَ بِهِ مُسْتَعِدٌّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَخَافَةً أَنْ يُؤَمَرَ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دُرِّيَّانِ» (سلسلة الاحاديث الصحيحة (66/3) شماره (1079)» از روزی که مسئولیت دمیدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش را به سوی عرش دوخته است، تا اندکی در دمیدن صور، از فرمان الله تاخیر نشود و او چنان به سوی عرش نگاه می‌کند، که گویی دو چشمش دو ستاره نورانی هستند».

روز دمیدن صور:

مطابق روایات اسلامی رستاخیز، در روز جمعه برپا می‌شود. در صحیح مسلم از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حَيَّرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ» (مشكاة المصابيح (427/1) شماره (1356)
 «بهترین روزی که افتاب در آن طلوع می‌کند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفریده شد و در روز جمعه وارد بهشت شد و در روز جمعه از بهشت بیرون رفت و رستاخیز نیز روز جمعه برپا می‌شود».
 در حدیثی دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بیان داشتند که رستاخیز در روز جمعه برپا می‌شود و انسان‌ها نیز برای بار دوم در روز جمعه زنده می‌گردند.

چند بار صور دمیده می‌شود؟

علمای اسلام در خصوص تعداد دفعات دمیدن در صور اختلاف نظر دارند بعضی می‌گویند دو بار و بعضی معتقدند سه بار دمیده می‌شود.

بنا بر نصوص وارد شده در مورد قیامت، اسرافیل دو بار در شیپور می‌دمد، بعد از صور اول تمام موجودات زنده هوش و حواس خود را از دست می‌دهند و بعد از صور دوم، همه موجودات، زنده می‌گردند، خداوند می‌فرماید: « وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ » (سوره الزمر: 68) (در صور دمیده خواهد شد و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، به ناگاه همگی (جان می‌گیرند و) بپا می‌خیزند و می‌نگرند (تا در حق ایشان چه شود و حساب و کتابشان کی انجام پذیرد و سرنوشتشان به کجا بینجامد).

قرآن کریم نفخه اولی را « راجعه » و نفخه دومی را « رادفه » می‌نامد، خداوند متعال می‌فرماید: « يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ » (النازعات: 6 - 7) ((رستاخیز و قیامت برپا گردد) در آن روزی که (نفخه اول، در صور دمیده می‌شود و) زلزله در می‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند) سپس (نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت)

و در جایی دیگر صور اولی را « صیحه » نامیده و به وقوع دومی نیز تصریح فرموده است، می‌فرماید: « مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ، فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ، وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ » (سوره یس: 49 - 51) ((جواب استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی‌کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین‌انداز می‌گردد و موج آن) ایشان را در بر می‌گیرد (و نابودشان می‌گرداند) در حالی که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمره زندگی، سرگرم و درگیرند. (این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانائی وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندانشان را پیدا نخواهند کرد. (برای بار دوم) در صور دمیده می‌شود و به ناگاه همه آنان از قبور بیرون آمده و به سوی محکمه (حساب و کتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار می‌گردند.

در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز به دو نفخه تصریح شده است، در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: « مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ قَالَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا قَالَ أَبِيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ شَهْرًا قَالَ أَبِيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ سَنَةً قَالَ أَبِيْتُ ». میان دو نفخه (چهل) فاصله وجود دارد.

از ابوهریره سوال شد، چهل روز، چهل ماه یا چهل سال فاصله دارد؟ ابوهریره می‌گوید: من از تعیین کردنش خوداری می‌کنم. (بخاری کتاب تفسیر و مسلم). البته گروهی از علماء بر این عقیده هستند که نفخه (صور) سه بار صورت می‌گیرد، نفخه اولی را نفخه فزع می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن صدای آن مردم می‌هراسند و دومی را نفخه صعق می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن صدای آن مردم بی‌هوش می‌شوند و نفخه سومی را نفخه بعث می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن آن مردم زنده از قبور برمی‌خیزند.

ابن العربی، ابن تیمیه، ابن کثیر و سفارینی بنا به آیه ذیل این دیدگاه را پذیرفته اند، خداوند منان در این مورد می‌فرماید: « وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ

فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ». (سوره النمل: 87) و یادآور شو روزی که در صور دمیده شود، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند وحشت زده و هراسناک شوند، مگر کسانی که خدا بخواهد. و همگان فروتنانه در پیشگاه او حاضر و آماده می گردند).

ولی ابن حزم می فرماید: نفخه های روز قیامت چهار تا هستند:

- 1- نفخه مردن.
- 2- نفخه زنده شدن. با نفخه دوم همه مردگان زنده می شوند و از قبور بیرون می آیند و به منظور حساب تجمع می کنند.
- 3- نفخه فزع و صعق است که با شنیدنش بی هوش می شوند، ولی کسی جان نمی دهد و نمی میرد.
- 4- نفخه به هوش آمدن و آفاقه از این بی هوشی است. (فتح الباری: (446/6)).
ابن حجر بعد از نقل دیدگاه ابن حزم می گوید: اینکه دو نفخه را چهار تا تلقی کرده، روشن و واضح نیست، بلکه ارجح همان دو نفخه است، اما تغایر و تفاوت گذاشتن میان دو نفخه برگرفته از حال و وضعیت شنوندگان است، با شنیدن نفخه اول همه زندگان می میرند، مگر مخلوقاتی که بر اساس اراده خدا استثناء شوند آنها با شنیدن نفخه مات و مبهوت می گردند و با دمیدن نفخه دوم همه مرده ها زنده شده و بی هوش ها از غفلت و سرگردانی نجات می یابند. (حقیقت را خداوند بهتر می داند). (فتح الباری: (446/6)).

مرگ اسرافیل:

علمای اسلام در این مورد اختلاف نظر دارند:

- 1- اکثر اهل علم می گویند: تمام ملائکه و از جمله اسرافیل نیز می میرد و ملک الموت مامور مرگ وی می شود و بعد الله متعال ملک الموت را نیز می میراند، و سپس همه را زنده می کند.
- دلیل خود را حدیث طولانی «صور» بیان کرده اند که در قسمتی از آن حدیث چنین آمده:
- «..ثم یجیء ملک الموت إلی الجبار ، فیقول : یا رب ، قد مات حملة العرش ، فیقول الله وهو أعلم : من بقى ؟ ، فیقول : بقیت أنت یا رب ، الحی الذی لا تموت ، وبقی جبریل ومیکائیل ، وبقیت أنا ، فیقول الله : فلیمت جبریل ومیکائیل ، فیموتان ، وینطق الله العرش فیقول : یا رب ، تمیت جبریل ومیکائیل ؟ فیقول الله له : اسکت ، فانی کتبت الموت علی من تحت عرشی ، ثم یجیء ملک الموت إلی الجبار فیقول : یا رب ، مات جبریل ومیکائیل ، فیقول الله وهو أعلم : فمن بقى ؟ فیقول : بقیت أنت الحی الذی لا تموت ، وبقیت أنا ، فیقول الله : أنت خلق من خلقی ، خلقتک لما قد تری ، مت ... ثم قال : أنا الجبار ، ثم ینادی : لمن الملك الیوم ؟ ثم یرد علی نفسه : لله الواحد القهار ..».
- یعنی: «سپس ملک الموت نزد خداوند آمده و می گوید: ای پروردگارا، ملائکه حاملان عرش نیز مردند، الله متعال باوجود آنکه بهتر می داند می فرماید: چه کسی باقی مانده؟ ملک الموت می گوید: تو ای پروردگارا، کسی که زنده است و هیچگاه نمی میرد، و جبرئیل و میکائیل و من نیز زنده مانده ایم، الله می فرماید: جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد، عرش با الله سخن می گوید: ای پروردگارا! جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد؟ الله به وی (عرش) می فرماید: ساکت باش! چرا که من مرگ را برای هرآنکه زیر عرش باشد فرض کرده ام، سپس ملک الموت نزد الله برمی گردد و می گوید: ای پروردگارا!

جبرئیل و میکائیل نیز مردند، الله متعال با وجود آنکه خودش بهتر می داند می فرماید: پس چه کسی باقی مانده؟ ملک الموت می گوید: شما زنده مانده اید که هیچگاه نخواهی مرد، و من نیز مانده ام! الله می فرماید: تو یکی از مخلوقات منی، پس بمیر... سپس الله می فرماید: منم جبار! سپس ندا می دهد: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (امروز فرمانروایی از آن کیست؟) سپس خودش جواب می دهد: «بِإِلَهِ الْوَّاحِدِ الْقَهَّارِ» «از آن خداوند یگانه قهار است».

حدیث فوق در منابع زیر وارد شده است: ابن ابی الدنيا در «الأهوال» (54) و ابن ابی حاتم در «تفسیرش» (2928/9-2931) و أبو یعلیٰ - «إتحاف المهرة» (56/8) - و طبری در «تفسیرش» (331/21) و بیهقی در «البعث والنشور» (رقم 593) و سیوطی در «الدر المنثور» (256/7). اما این حدیث ضعیف است و لذا محل اعتبار نیست. ضعیف الترغیب والترهیب (2224). امام بخاری می گوید: حدیث صور صحیح نیست. «تهذیب التهذیب» (524/9).

2- برخی از علماء می فرمایند که؛ اسرافیل و ملائکه حمل عرش نمی میرند.

3- برخی می فرمایند؛ هیچکدام از ملائکه نمی میرند.

و دلیل خود را حدیثی از شیخین ذکر کرده اند که از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجَنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ»». (7383) و مسلم (2717).
یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمود: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجَنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». یعنی پروردگارا! به عزت ات که هیچ معبودی جز تو وجود ندارد، پناه می برم. همان ذاتی که هرگز نمی میرد ولی جن و انسانها می میرند». سپس با استناد به این حدیث می گویند: مفهوم حدیث چنین می رساند که هرآنچه غیر جن و انسان باشد، نمی میرند، و ملائکه نیز نه جن هستند و نه انسان پس آنها نمی میرند. حافظ ابن حجر در «فتح الباری» (370/13) این استدلال بخاطر وجود آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» نمی پذیرد.

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾

آن روز، روز سختی است (٩)

«عَسِيرٌ»: سخت (ملاحظه شود سوره های: فرقان و سوره: قمر)

این روز واقعاً روز سخت هولناک و خطرناکی است، و امور بزرگی در این روز تحقق می یابد.

عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابٌ عَسِيرٌ ﴿١٠﴾

بر کافران آسان نیست (١٠)

در این روز دفاتر حسابدهی باز می شود، و کفار به عذاب و مجازات سنگینی روبرو می شوند.

حضرت ابن عباس (رض) می فرماید که از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده است که آن روز بر مؤمنان آسان است. این مستمسک است برای کسانی که «دلیل خطاب» را حجت می دانند.

ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾

مرا با کسی که تنها آفریده‌ام واگذار (۱۱)

از کلمه « خَلَقْتُ وَجِيدًا » فهمیده می‌شود که در این روز هیچ چیزی به درد انسان نمی‌خورد، در دنیا امروزی که اموال و فرزندانی در اطراف ما قرار دارند نباید به آن مغرور شویم، باید همیشه در فکر آن باشیم که روزی تنها امیدیم و تنها می‌رویم، یگانه چیزی که به درد ما می‌خورد و برای ما فایده می‌رساند، همانا اعمال حسنه ما است.

شان نزول آیه: 11:

1149 - حاکم به نوع صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و آن بزرگوار برای او قرآن مجید را تلاوت کرد، مثل این که ندای روح پرور قرآن دل او را نرم کرد. این خبر به ابوجهل رسید. به نزد او آمد و گفت: ای عمو، قومت می‌خواهند که برای تو مال و ثروت جمع کند. [گفت: برای چه؟ ابوجهل گفت:] برای این که به تو ببخشند، چون نزد محمد رفته‌ای تا از دارایی او استفاده کنی، گفت: قریش خوب می‌داند که من ثروتمندترین آن‌ها هستم. ابوجهل گفت: پس در این صورت در باره محمد سخنی بگو تا قومت مطمئن شود که تو سخنان او را نپذیرفته‌ای و از او متنفر هستی. ولید گفت: چه بگویم به خدا سوگند! در بین شما کسی پیدا نمی‌شود که به فنون شعر از من بیشتر آگاه باشد، نه به رجز [اشعاری که روز نبرد در مقام مفاخرت گفته می‌شود] نه به قصیده و نه به اشعار جن. سوگند به خدا سخنان محمد به هیچکدام از انواع شعر شباهت ندارد. به خدا قسم! گفتار او از شربینی و حلاوت خاصی برخوردار است کلامش بهجت آفرین و زیباست، اولش درخشان و آخرش فروزان است مدارج سخنش رفیع و بالاتر از آن سخنی نیست و به ما دون خود شکست می‌آورد. ابوجهل گفت: تا عیب او را نگویی قبیله‌ات از تو راضی و خشنود نمی‌شوند. گفت: مرا بگذار تا در این مورد ببیندیشم. بعد از لحظه‌ای تفکر گفت: سخنان محمد جادوی است که بر دیگران اثر می‌گذارد و خود او این جادو را از دیگری می‌آموزد. پس خدای متعال در این خصوص آیه « ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَجِيدًا » را نازل کرد. اسناد این روایت به شرط بخاری صحیح (واحدی در «اسباب نزول» 842، حاکم 5 / 506 و بیهقی در «دلائل» 2 / 198 و 199 به همین معنی روایت کرده اند... حاکم و ذهبی این را به شرط بخاری صحیح می‌دانند راوی‌هایش راوی صحیح هستند. آخرش را بیهقی در «دلائل» 2 / 200 به همین معنی روایت کرده، اسنادش به خاطر جهالت محمد بن ابومحمد ضعیف است. عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 3384 به این معنی روایت کرده این مرسل و در اسنادش یک راوی مجهول است. طبری 35419 به همین معنی روایت کرده است. طبری 35424 از ابن زید و طبری 35423 از ضحاک به قسم مرسل روایت کرده است. طبری 35421 از قتاده به طور مختصر روایت کرده این هم مرسل است. اصل خبر با طرق و شواهدش صحیح است. «کشاف» 1250 و «فتح بغوی» 2293 به تخریح محقق. (

1150- ابن جریر و ابن ابوحاتم نیز از طریق دیگر به همین معنی روایت کرده اند.

(تفسیر طبری، همان منبع، ج 29، ص 152.)

(تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿١٢﴾

و به او دارایی بسیار فروان بخشیدم (۱۲)
«مَمْدُودًا»: زیاد. فراوان.

وَبَيْنَ شُهُودًا ﴿١٣﴾

و فرزندان آماده [به خدمت دادم] (۱۳)
ولید بن مغیره همیشه از امکانات زیاد و خوبی برخوردار بود، از جمله از نعمت و لذت ها داشتن تعدادی زیادی از فرزندان اش بود، که همیشه با وی و در کنارش در مکه مکرمه زندگی به سر می برد، مؤرخین می نویسند که ولید بن مغیره سیزده اولاد داشت که همه شان پسر بودند، و سه تن از فرزندان وی هر یک بنام های خالد، عمار و هاشم ایمان آوردند.

وَمَهَّدَتْ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾

و برای او وسائل زندگی را از هر نظر آماده ساختم (۱۴)
«تَمْهِيدًا» آمادگی

ولید بن مغیره طوری که در فوق متذکر شدیم، نه تنها داری پسران زیاد بود بلکه زندگی مادی آن در سطح خوبی در آن وقت قرار داشت، در بین قریش صاحب اختیارات و نفوذ قومی بود و در نهایت رهبر وزعیم بی مثل و مانند بود.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾

(با این حال) باز هم از من طمع دارد که بر او بیفزایم! (۱۵)
ولید بن مغیره با همه امکاناتی از جمله ریاست قوم، اولاد مال و سرمایه سرسام آور که در اختیار داشت، هیچ وقت حاضر نشد که شکر نعمت الهی را بجا آورد با تمام عناد و دشمنی از قبولی اسلام و ادای تکالیف شرعی ابا ء و ورزید.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴿١٦﴾

هرگز چنین نخواهد شد، زیرا او در مقابل آیات ما دشمنی می ورزید. (۱۶)
ولید بن مغیره دشمنی خویش را با آیات قرآنی و وحی که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شده بود کافر شد.
«عَنِيدًا» از «عناد» گرفته شده است؛ یعنی کافران بادر نظر داشت اینکه حق را شناختند ولی از روی عناد و دشمنی به لجاجت شروع کردند و حاضر به پذیرش واقعیت و حقیقت نه گردیدند.

به یک واقعیت باید اعتراف کرد، زمانیکه یکبار مرض عناد و لجاجت در انسان مستقر شود، و آن بحیث عادت اش مبدل گردد، منفی گرای و دشمنی اش به حدی میرسد که حتی، آیات الهی را نیز تکذیب می نماید. نباید فراموش کرد که مرض عناد و لجاجت سبب زوال نعمت الهی می گردد.

سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا ﴿١٧﴾

(بلکه) به زودی او را به بالا رفتن بر گردنه سخت مجبور می کنم. (۱۷)
«أَرْهُقُ» (مشقت و سختی، همچنان اینکه بر انسان چیز سنگینی تحمیل شود که برداشت آن در توان وی نباشد) یعنی به زودی او را درگیر عذاب سخت و سنگینی می کنم.
«صَعُودًا» (سختیها، گردنه ها، در حدیث شریف آمده است که: «صعود کوهی از آتش در

دوزخ است که او به بالا رفتن بر آن مکلف ساخته می‌شود پس چون دست خود را بر آن می‌گذارد، دستش ذوب می‌شود و چون دست خود را برمی‌دارد، دستش به حال خود بر می‌گردد و چون پایش را بر آن می‌گذارد، پایش ذوب می‌شود اما وقتی آن را برمی‌دارد، به حال خود بازمی‌گردد». (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص الهروی، سوره مدثر)

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾

همانا او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت. (۱۸) «قَدَّرَ»: تعیین کرد. پیش چشم داشت. طرح‌ریزی کرد.

یعنی او مفکوره و طرح بدی را مطرح کرد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم را به سحر و ساحری متهم نمود.

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾

پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۱۹)

هدف از «قَدَّرَ»، «تقدیر» به معنای مقایسه میان قرآن با سحر و شعر و کفایت است. قرآن عظیم الشان در مورد کفر و دروغ از کلمه «قُتِلَ» استفاده بعمل آورده است؛ طوریکه در (آیه ۱۷، سوره عبس) می‌فرماید «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (مرگ به انسان که (بی ایمان) که تا این حد کفر می‌ورزد. همچنان در (آیه ۱۰، سوره ذریات) با زیبایی خاصی می‌فرماید: «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ» مرگ بر کسانی که دروغ می‌بندند.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾

باز هم مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۲۰)

«ثم» که در این آیه مبارکه تذکر رفته است بر این امر دلالت می‌کند که نفرین بر وی هرچه بیشتر و مؤکدتر است. این تعابیر همه برای بزرگ نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾

سپس باز نگریست (۲۱)

که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه در حقانیت آن باز تهمت ببندد.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾

سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. (۲۲)

«عَبَسَ» «چهره در هم کشید».

«بَسَرَ» «أخم کرد، روی ترش کرد». چرا که چیزی نیافت تا قرآن را با آن طعن بزند.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾

باز پشت گردانید و تکبر کرد. (۲۳)

از حق و ایمان «و تکبر کرد» از گردن نهادن به حقانیت قرآن اباء ورزید. انکار از حق از جمله بزرگترین رذائل اخلاقی بشمار رفته و دارای آثار و عواقب شوم و بدی می‌باشد، که همواره مورد نهی و نکوهش دین مبین اسلام قرار گرفته است؛ طوریکه قرآن عظیم الشان خطاب به منکرین حق می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (سوره آل عمران: آیه ۷۱). (ای اهل کتاب!

چرا در حالی که به حقایق و واقعیات آگاهید، حق را به باطل مُشْتَبِه می‌کنید و آن را پنهان می‌دارید.)

کافران متعصب برای گریز از پذیرفتن واقعیت‌ها و حقایق الهی، آنها را اموری موهوم جلوه می‌دادند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم به سحر و جادو می‌کردند.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (۲۴)

پس گفت: این قرآن جز جادویی که از جادوگران پیشین حکایت شده چیزی نیست. (۲۴) «يُؤْتَرُ» «نقل می‌شود، آموخته شده».

قابل تذکر است فحوی آیه مبارکه میرساند که قرآن عظیم الشان با این فصاحت و بلاغت و با این اعجازی که دارد، حتی در نظر کافران، کلامی پر جاذبه و سحرآمیز است همچنان این اتهامات یک واقعیت را میرساند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای فضایل بزرگی اخلاقی می‌باشد که کفار نتوانستند در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ نقطه ضعفی نیافتند که به ایشان نسبت می‌داد بجز از اینکه او را متهم به لقب سحر کردند.

إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵)

این فقط سخن انسان است (نه گفتار خداوند!) (۲۵)

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم سخت به اموری چون جادوگری و سحر معتقد بودند، از این رو، بهترین راه برای نشان دادن عدم حقانیت دعوت و اقدامات و معجزات انبیا، نسبت دادن سحر به آنان بود تا مردم کار پیامبران را همچون کار ساحران بدانند که می‌توانند مرده را زنده گردانند، مریض را شفا دهند، عصایی را مانند افعی و یا مار جلوه دهند و یا به قدرت سحر الفاظ، مدعی آوردن کتاب از سوی الله تعالی باشند.

از آیات قرآنی بوضاحت ملاحظه می‌شود که کافران و منکران نبوت، سحر و ساحری را به همه پیامبران نسبت داده اند.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت که مقام نبوت هدیه و بخشش الهی است به هر کس از بندگانش را که خود بخواهد و صلاح بدن ارزانی می‌فرماید. نبوت منصبی نیست که بتوان از راه تلاش و کوشش بدان دست یافت، مقامی نیست که از کانال عبادت و زهد زیاد آنرا بدست آورد، بلکه تنها وسیله و عامل نیل به آن طوریکه یاد آور شدیم همانا فضل و رحمت الهی است و بس «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (سوره البقرة:

105). (کافران و مشرکان دوست ندارند که خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالی که خداوند به هرکسی که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و الله تعالی دارای فضل و بخشش بزرگ است).

بنابراین نبوت «انتخاب و اختیار» است و هیچ احدی جز کسانی که پروردگار خود اراده کند (کسانی که شایستگی حمل این امانت و بار سنگین را داشته باشند)، نمی‌تواند به این مرتبه عظیم دست یابد، زیرا نبوت تکلیفی بزرگ و باری سنگین است جز مردان با همت و «أولو العزم» شایستگی و توان حمل آنرا ندارند چنانکه خداوند متعال خطاب به

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (سوره المزل: 5). (ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد).

همچنان قابل تذکر است که نبوت مقام و منصب ارثی نیست که به وراثت از پدر به پسر برسد، پادشاهی و ملوکیت نیست که از راه غلبه و استیلاء بدان دست یافت، بلکه همانطوریکه یاد آور شدیم اختیار و انتخاب است، که خداوند متعال بهترین مخلوقات خود را به این مقام می‌گمارد و برجسته ترین بندگان خود را مأمور حمل این رسالت می‌نماید و آن‌ها را از میان انسان‌ها برمی‌گزیند و این مسئولیت خطیر را بر دوش آن‌ها قرار می‌دهد. طوریکه می‌فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۷۵» (سوره الحج: 75) (خداوند از میان فرشتگان پیام‌آورانی را برمی‌گزیند و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی همچون (موسی، عیسی و محمد را برمی‌گزیند) چرا که خداوند شنوا و بینا است).

و باز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (سوره آل عمران: 33) (خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید).

بنابر همین منطق است که مشرکین و کفار قریش بر رسالت محمد صلی الله علیه وسلم خرده گرفتند و چیزی دیگر نه یافتند او را متهم به سحر، کهانیت و جنون به پیامبر اسلام کردند.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَابٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛» (سوره انعام/7) (اگر ما نامه‌ی روی صفحه‌ی بر تو نازل کنیم، و علاوه بر دیدن و خواندن آن‌را با دست‌های خود لمس کنند باز کافران می‌گویند: این، چیزی جز یک سحر آشکار نیست).

نسبت دادن سحر به پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مشاهده معجزات غیر قابل انکار و نفوذ خارق العاده او در افکار بود، و نسبت دادن کذب به او به خاطر این بود که بر خلاف سنت‌های خرافی و افکار منحطی که جزء مسلمات آن محیط محسوب می‌شد قیام کرد و بر ضد آن سخن می‌گفت و دعوی رسالت از سوی الهی داشت.

سَأْصَلِيهِ سَقَرٌ ﴿٢٦﴾

(به سزای این سخن) به زودی او را وارد دوزخ می‌کنیم. (۲۶)

«سَقَرٌ» از نام‌های دوزخ و در اصل به معنای ذوب شدن در برابر حرارت افتاب است. (مراجعه شود به سوره قمر) (مفردات راغب)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ ﴿٢٧﴾

و تو چه می‌دانی که سقر چیست؟ (۲۷)

از آیه فوق به یک حقیقت واضح پی می‌بریم که دوزخ به جز از راه وحی قابل درک و شناخت برای انسان نیست، اگر ما خواستار واقعیت و حقیقت جنت باشیم باید در مورد شناخت آن به وحی آسمانی مراجعه نمایم.

لَا تَبْقَىٰ وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾

(آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد! (۲۸)
آتش دوزخ هم فراگیر است و هم خاموش ناشدنی.

لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ ﴿۲۹﴾

پوست بدن انسان را به کلی دگرگون می‌کند. (۲۹)
«لَوَّاحَةٌ» «دگرگون می‌سازد، می‌سوزاند».

از آیه مبارکه: «لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ» جزای شخصی که وحی الهی را دگرگون جلوه دهد و آنرا در سیمای سحر به مردم معرفی کند، دگرگون شدن پوست بدنش با آتش دوزخ است.

قدرت آتش دوزخ بر اهل دوزخ:

قدرت و قوت آتش دوزخ به حدی است که هر چیزی را به کام خود می‌کشد. پوست بدن را می‌سوزاند و به استخوان می‌رسد و آنچه که در شکم است، همه را بیرون می‌افکند و به قلب می‌رسد. هر کس که به دام آتش دوزخ بیفتد، نجات پیدا نخواهد کرد. آن آتش نه می‌میراند و نه رها می‌سازد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره آتش دوزخ می‌فرماید: «نَارُنَا جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كَانَتْ لَكَافِيَةً. قَالَ: إِنَّهَا فَضِلَّتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَسِتِّينَ جُزْءًا» «حرارت آتش دنیا هفتاد برابر کمتر از حرارت آتش دوزخ می‌باشد. اصحاب گفتند: ای پیامبر! اگر به اندازه همین آتش دنیا هم گرم باشد، باز برای عذاب گناهکاران کافی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: حرارت آتش دوزخ به هفتاد قسمت تقسیم شده است که شصت و نه قسمت آن برای آتش دوزخ باقی است و هر قسمت از آن‌ها به اندازه آتش دنیا گرم می‌باشد.» (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفة النار الباری (330/6). صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب شدة حر النار: (2184/4).

حرارت آتش تقلیل نمی‌یابد:

قرآن عظیم الشان در (آیه 30، سوره النبأ) می‌فرماید: «فَذَوْقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» «پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و رنج برایتان نمی‌افزاییم». با گذشت زمان، حرارت این آتش کم نخواهد شد، طوری که الله متعال می‌فرماید: «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (سوره الإسراء: 97). «هر زمان که زبانه آتش فروکش کند، بر زبانه آتش‌شان می‌افزاییم».

بنابر این تحلیل، کفار هرگز راحتی و آرامشی ندارند و عذاب آن‌ها با گذشت زمان کم نمی‌شود. «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (سوره البقرة: 86). «عذابشان کم نمی‌شود و کسی به آنان یاری نمی‌رساند». و دوزخ زمانی که دوزخیان را می‌بیند، آتشش برافروخته می‌شود. «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ، وَإِذَا الْجَنَّةُ أُرْلِفَتْ» (سوره التکویر: 12-13). «و در آن هنگام که دوزخ برافروخته شود و در آن هنگام که بهشت نزدیک گردد».

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿۳۰﴾

بر آن (دوزخ) نوزده فرشته [موکل] گمارده اند (۳۰)
«تِسْعَةَ عَشَرَ» «نوزده (فرشته)».

توجه باید کرد: زمانیکه يك فرشته می‌تواند جان همه مردم را بگیرد و وقتی دو فرشته می‌توانند شهر لوط را زیر و رو و همه اهل آن را هلاک کنند، نوزده فرشته می‌توانند مسئول عذاب همه مجرمان باشند.

شان نزول آیه 30:

1151- ک: ابن ابوحاتم و بیهقی در «البعث» از براء روایت کرده اند: گروهی از یهودیان از یک نفر صحابی پرسیدند که تعداد خازنان دوزخ چند نفر اند صحابی آمد و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از این موضوع خبر کرد. در آن ساعت آیه « عَلِيهَا تِسْعَةٌ عَشْرَ » نازل شد.

(تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

و ما خازنان دوزخ را غیر فرشتگان (عذاب) قرار ندادیم و شمار آنها را نیز جز وسیله آزمایش کافران قرار ندادیم، تا اهل کتاب یقین کنند (که قرآن کتاب آسمانی است) و تا ایمان مؤمنان بیشتر شود و تا اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند و تا بیمار دلان (منافقان) و کافران بگویند: الله از این مثل چه خواسته است؟ الله این چنین هر که را بخواهد [پس از بیان حقیقت] گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید، و سپاهیان پروردگارت را جز خود او کسی نمی داند، و این قرآن فقط مایه تذکر و پند برای بشر است. (۳۱)

شان نزول آیه 31:

1152- ک: از ابن اسحاق روایت کرده است: روزی ابوجهل گفت: ای گروه قریش! محمد می‌گوید: لشکر خدا که شما را در جهنم عذاب می‌دهند و شکنجه می‌کنند نوزده نفر اند. تعداد شما از آنان بیشتر است آیا صد نفر شما را یکی از آنها مغلوب می‌کند، پس خدا آیه « وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً... » را نازل فرمود.

1153- و از قتاده نیز به همین معنی روایت کرده است. (طبری 35441 این مرسل است و باز هم 35442 به همین معنی به قسم مرسل روایت کرده است.)

1154- ک: و از سدی روایت کرده است: هنگامی که « عَلِيهَا تِسْعَةٌ عَشْرَ » نازل شد. مردی از قریش به نام ابو اشد گفت: ای گروه قریش، از نوزده نفر خازن دوزخ نترسید، من خودم تنها ده نفر آن‌ها را با شانه راستم و نه نفر آن‌ها را با شانه چپم از شما دفع می‌کنم. پس آیه « وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً... » نازل شد.

(تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم!

طوری که در آیات (26 الی آیه 30) دریافتیم که الله تعالی نگهبانان دوزخ را نوزده نفر بیان نموده است، که در بیان این عدد برای کافران، آزمایش و عذاب گردید؛ آنها گمان می کردند که بر این تعداد کم چیره می شوند و نمی دانستند که یکی از آن فرشتگان می تواند با تمام فرزندان آدم مقابله کند. روی همین اصل، الله متعال در پی آن فرمود:

«وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (سوره المدثر: 31). «و نگهبانان دوزخ را فقط فرشتگان (عذاب) قرار دادیم و تعدادشان را تنها از این جهت بیان کردیم که مایه گمراهی کافران باشد».

ابن رجب میفرماید: دیدگاه مشهور در میان دانشمندان گذشته و امروز، این است که آزمایش بدین جهت بود که تعداد فرشتگان تصریح شد و کفار به خاطر اندک بودن آنها، گمان می بردند که مبارزه با آنان و مغلوب کردنشان، آسان است و به این واقعیت پی نبردند که یکی از آن فرشتگان، توان مبارزه با تمام انسان ها را دارد. (تخویف من النار ص 147) این فرشتگان همان کسانی هستند که الله متعال آنان را «نگهبانان دوزخ» نامیده است. الله متعال می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ» (سوره غافر: ۴۹). «دوزخیان به نگهبانان دوزخ می گویند: شما از پروردگارتان درخواست کنید که روزی عذاب را از ما بردارد».

كَلَّا وَالْقَمَرَ ﴿٣٢﴾

نه چنین نیست (که کفار تصویری کنند که این حقایق افسانه است)، قسم به ماه. (۳۲) «وَالْقَمَرَ»: قسم خداوند به آفریده های خود از جمله ماه، به خاطر جلب توجه بدانها از نظر خلقت است. و در این هیچ جای شکی نیست که آفریده های خداوند متعال در طبیعت از چنان اهمیتی برخوردارند که قابل قسم اند.

وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾

قسم به شب هنگامی که پشت کند. (۳۳) بصورت کل در قرآن عظیم الشأن هفت بار به شب قسم بعمل آمده است که عبارتند از:

- 1- «وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ» (قسم به شب چون بگذرد).
- 2- «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» (تکویر 17) (سوگند به شب چون برود)
- 3- «وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» (انشقاق 17) (قسم به شب و آن چه را جمع آوری می کند)
- 4- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَرَ» (فجر آیه 4) (قسم به شب هنگامی که حرکت می کند)
- 5- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (شمس آیه 4) «قسم به شب چون فرو پوشد»
- 6- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (لیل آیه 1) (قسم به شب چون فرو پوشاند)
- 7- «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» (سوره ضحی آیه 2) (قسم به شب چون آرام گیرد).

باید یاد آور شد که در قرآن عظیم الشأن قریب به چهل موارد به غیر از الله به تعداد مخلوقات قسم یاد گردیده است که از جمله: در سوره شمس به یازده چیز قسم خورده شده که هشت تای آن غیر الله است که شامل: «آفتاب»، «نور آفتاب»، «ماه»، «روز»،

«شب»، «آسمان»، «زمین» و «نفس انسان» می باشد. همچنان در سوره النازعات به سه چیز و در سوره والمرسلات به دو چیز قسم می خورد. همچنین سوگند به غیر الله در سوره های الطارق، قلم، عصر، البلد، هم وارد شده است.

وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾

قسم به صبح زمانی که روشن شود. (۳۴)

«أَسْفَرَ» «روشن شود».

إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكَبْرِ ﴿٣٥﴾

که دوزخ یکی از نشانه‌های بزرگ (قدرت الله) است. (۳۵)

حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که حق تعالی خلاق را به بلایی بزرگتر از دوزخ بیم نداده است». به قولی «آنها» یعنی: تکذیب آنان محمد صلی الله علیه وسلم را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾

هشداردهنده بشر است (۳۶)

باید یاد آور شد که هشدار پیامبر صلی الله علیه وسلم برای همه بشریت است، و این هشدار دادن امر ضروری و لازمی هم می باشد.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾

(ترساننده است) برای هر یک از شما که بخواهد (در مقام ایمان و طاعت و سعادت) پیش رود، یا پس ماند (به سبب کفر، طغیان و گناه). (۳۷)

از فحوی آیه مبارکه معلوم می میشود که انسان دارای اختیار و اراده است. «هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید» به سوی حق و خیر یا به سوی بهشت «یا باز ایستد» به سبب کفر از راه حق و خیر و از جاده بهشت.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾

هر نفس (هر شخص) در گرو در گرو اعمال خویش است. (۳۸)

«رَهِينَةٌ» «گروگان، درگرو».

طوریکه گفتیم «رَهِينَةٌ» به معنی مرهونه و هدف از آن محبوس و مقید بودن است، مانند آن کسی که در برابر وامی، چیزی را بطور رهن و گروگان بگذارد، پس آن چیزی در دست قرض دهنده محبوس می ماند، و مالک نمی تواند از آن استفاده کند، همچنین در روز قیامت هر کسی در عوض گناهان خویش محبوس و مقید می باشد، غیر از اصحاب الیمین که از این حبس و قید، مستثنی می باشند. (تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، سوره المدثر). رفتار انسان، سازنده شخصیت اوست، و یکی

از خصوصیات قرآن عظیم الشان اینست که انسان را مسئول اعمال خود می‌داند و در آیات زیادی مسئولیت اعمال خوب و بد را به خود انسان نسبت می‌دهد. این امر نشان

می‌دهد قرآن عظیم الشان برای انسان قائل به اختیار است و لازم است آیاتی را که جبر از آن‌ها استفاده می‌شود با مجموعه چنین آیاتی فهمید.

با توجه به آیه یاد شده هر نفسی در گروهی کسب خود است، چنانچه انسان در آخرت مجازات شود یا اگر پیوست عملی به بدی یا خوبی کشیده می‌شود، عامل آن خوبی یا بدی خود انسان است و نمی‌تواند بگوید چون خداوند قدرت مطلق دارد، اعمال ما و آثار اعمال ما منسوب به خداوند متعال است.

انسان دارای اختیار است؛ می‌تواند هر عملی را چه خوب و چه بد انجام دهد اما بداند که آثار عمل از مجازات یا پاداش به واسطه اعمال خود است.

قرآن عظیم الشان برای آن‌ده از اشخاصیکه در سرآشویی گناه افتاده‌اند موقعیت خطرناکی ترسیم می‌کند و می‌فرماید مشکل است چنین اشخاصی به زودی هدایت شوند مگر اینکه به لطف الهی و درخواست جدی از مسیر گناه بازگردند. اشخاص گناهکار باید با توبه قاطع به اصلاح اعمال خود بپردازد تا امید نجات آن‌ها حاصل شود.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾

مگر اصحاب دست راست (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوی به دست راستشان می‌دهند). (۳۹)

فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾

که آنها در باغهای بهشتند و سؤال می‌کنند. (۴۰)
و سؤالات متعدد و پی در پی که از مجرمان در قیامت، بعمل می‌آید، از جمله نوعی از عذاب روحی برای آنان بحساب می‌رود.

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾

از مجرمان (۴۱)

«از مجرمان» یعنی: مؤمنان از یکدیگر راجع به احوال گناهکاران می‌پرسند، یا از خود گناهکاران می‌پرسند در حالی که خطاب به آنان می‌گویند: «چه چیز شما را در دوزخ در آورد؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را هم اطعام نمی‌دادیم و با هرزه درایان هرزه‌رایی می‌کردیم» یعنی: با اهل باطل در باطلشان در می‌آمیختیم و هرگاه گمراهی به گمراهی کشیده می‌شد، ما هم با او گمراه می‌شدیم. ابن‌زید در معنی آن می‌گوید: «در کار محمد صلی الله علیه وسلم با فروروندگان و هرزه درایان فرومی‌رفتیم و می‌گفتیم: محمد دروغ‌گوست، دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٢﴾

چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ (۴۲)

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِينَ ﴿٤٣﴾

می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم. (۴۳)

جمله «لَمْ نَكُ» و «كُنَّا» نشانه استمرار فعل را بیان میدارد تکرار گناه تقریباً به معنی تکرار عملی گناه است بدون پشیمان شدن به طوری که در عرف گفته شود مداومت بر آن گناه نموده و واضح است کسی که بر گناه اصرار می‌ورزد، از ارتکاب آن پشیمان نیست.

شخص با یک بار گناه (گناه صغیره) به دوزخ نمی رود، ولی اصرار و مداومت به گناه و فساد، سبب رفتن به دوزخ می گردد.

وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ ﴿٤٤﴾

و مسکینان را طعام نمی دادیم. (۴۴)

وَكُنَّا نَحْوُضٌ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾

با آنانی که سخن باطل می گفتند (در کفر گویی) همنشین و همصدا بودیم. (۴۵)

«نَحْوُضٌ» «فرو می رفتیم، هم صدا می شدیم».

«الْخَائِضِينَ» «یاوه گویان».

یکی از خصوصیت انسان مؤمن این است که از لغو و باطل و یا وه گویان دوری جوید ، وزندگی شربین خویش را به یاوه گویی ها به مصرف نرساند، بدون شک وقت و فرصت بزرگترین و گرانمایه ترین و بی نظیرترین سرمایه برای بشر است، که می توان در استفاده از آن توفیقات بزرگی را بدست آورد، و در پرتو آن به اهداف عالی دست یافت ، وقت گوهر ناب و گران سنجی است که ارزش هیچ چیز را نمی توان با آن مقایسه کرد، این که می گویند وقت طلاست، دقیق فرموده اند .

از فحوی آیه مبارکه: « كُنَّا نَحْوُضٌ مَعَ الْخَائِضِينَ » معلوم می شود که: گذراندن عمر به بطالت،

جرم و گناه نابخشودنی می باشد.

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه ۱۰۰ سوره مائده) می فرماید: « قُلْ لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. »

بگو: (ای مردم) پلید (حرام) و پاکیزه (حلال) برابر نیست، اگرچه فراوانی ناپاکان تو را به تعجب اندازد، پس ای صاحبان عقل از الله بترسید، باشد که رستگار و کامیاب گردید.

اموال خبیث، افکار پلید!

طیب و خبیث که در ایه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده شامل هر نوع پاکی (حلال) و پلیدی (حرام) چه در انسانها، چه در اموال و درآمدها، چه در غذاها و چه در اشیای مختلف النوع شامل می گردد. بنابراین اطلاق خبیث و طیب در آیه فوق به هر موجود ناپاک و پاک و از جمله افکار پاک و ناپاک انسانها می گذرد.

البته ناگفته نباید گذاشت که اموال خبیث و ناپاک بطور یقین بالای افکار و رفتار انسان اثر سوء و منفی می گذارد و نتیجه مال خبیث، فکر پلید و منحرف در انسان خلق و تشویق می دارد .

نقطه دیگری را که آیه مبارکه بدان اشاره به عمل می آورد، اینست که در جامعه امروزی دیده می شود که برخی از انسانها تحت تاثیر اراء و افکار یک عده از انسانهای که در زیادت از حالات تعداد ظاهری شان نسبتاً زیاد می باشد، قرار می گیرند و طوری تصور می کنند که حق با اکثریت است. در حالی که همیشه چنین نیست ، هست مواردی که همین اکثریت اشتباهات مدهوش را مرتکب شده اند، تعلیمات قرآن عظیم الشان همین است که کمیت و مقدار مهم نبوده ، بلکه کیفیت و نیات مهم است. خوب بودن یک امر به

اکثریت کیفی است نه اکثریت کمی؛ یعنی افکار قویتر و والاتر و عالینتر و اندیشه های تواناتر و پاکتر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار.

در جوامع امروزی اصطلاح وجود دارد که میگویند: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو» این استدلال و ارایه همچو منطق اشتباه محض بوده است. طوری که در آیه فوق آمده است: «كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» یکی از عوامل دوزخی شدن، همرنگ شدن با جماعت فاسد است. و در ضمن دوست و همنشینی با دوستان بد زمینه ساز برای دوزخی شدن انسان می گردد. الله تعالی ما را از آن نگاه دارد.

وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٤٦﴾

و همواره روز جزا را دروغ می شمردیم. (۴۶)

حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ ﴿٤٧﴾

تا آن که مرگ به سراغ ما آمد. (۴۷)

مرگ فنا نیست بلکه آزاد شدن از اسارت دنیای مادی و دیدن حقایق ماورایی است. «كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ».

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾

از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد. (۴۸)

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾

پس آنان را چه شده که از تذکر و هشدار روی گردانند؟ (۴۹)

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

گویا گوره خرانی وحشی و رمیده اند. (۵۰)

«مُسْتَنْفِرَةٌ» «رمنده، چموش».

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

که از [چنگال] شیر فرار کرده اند! (۵۱)

«فَرَّتْ» «فرار کرده است، گریخته است».

«قَسْوَرَةٌ» «شیر ونیز به معنای صیاد تیر انداز می آید، و هردو معنی در اینجا از صحابه کرام نقل شده اند».

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنَشَّرَةً ﴿٥٢﴾

بلکه هرکدام از آنها می خواهد که صحیفه های سرگشاده (از سوی الله) برای او فرستاده شود.

(۵۲)

شان نزول آیه 52:

1155- ک: ابن منذر از سدی روایت کرده است: مشرکان گفتند: اگر محمد راست می گوید باید زیر بالش هریک از ما منشور امان و نجات از جهنم بگذارد. پس خدای بزرگ آیه « بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنَشَّرَةً » را نازل کرد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾

این چنین نیست، بلکه ایشان از روز آخرت نمی‌ترسند. (۵۳)

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكِّرُهُ ﴿٥٤﴾

چنین نیست که آنها می‌گویند، قرآن محققاً همه پند و یادآوری است. (۵۴)

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿٥٥﴾

پس هر کس بخواهد از آن پند گیرد (۵۵)

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ ﴿٥٦﴾

و پند نگیرند مگر آنکه الله خواهد، اوست که سزاوار تقوی است و او سزاوار آموزش است.

(۵۶)

«أَهْلُ التَّقْوَىٰ» «اهل تقوا پرهیزکاری».

«أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ» «اهل آموزش».

باید گفت که اختیار و خواست انسان مستقل نیست بلکه منوط به مشییت و خواست پروردگار با عظمت است. این بدین معنای است که فقط او سزاوار است تا از او ترسیده شود و از نافرانی او اجتناب باید کرد.

اراده و خواست پروردگار مستقل، مطلق و بالاتر از همه خواست ها و اراده ها است. از آیه شریفه «و ما یذکرون إلا ان یشاء الله» فهمیده می شود که بیداری و پندگیری از قرآن کریم به توفیق الهی است. همانطوریکه خواست انسان وابسته به خواست الله تعالی است، در ضمن باید گفت که پندگرفتن و متذکر شدن از قرآن کریم نیز، به توفیق الهی است.

الهی برای ما توفیق فهم واقعی قرآن مجید را نصیب فرما! آمین

پایان

منابع و مأخذ های عمده:

- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم (تالیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول علامه جلال الدین سیوطی ترجمه از عبد الکریم ارشد فاریابی)
- تفسیر انوار القرآن - نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی
- فیض الباری شرح صحیح البخاری داکتر عبد الرحیم فیروز هروی
- تفسیر طبری - امام المفسرین
- تفسیر المیزان
- تفسیر پرتوی از قرآن
- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر (متوفی سال 774 هـ)
- مفردات الفاظ القرآن، از راغب اصفانی
- تفسیر معارف القرآن مولف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا محمد یوسف حسین پور
- تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب (متوفی سال 1387 هـ)

- تفسير نور تآلف دكتر مصطفى خرّم دل
- صحیح مسلم
- صحیح البخاری